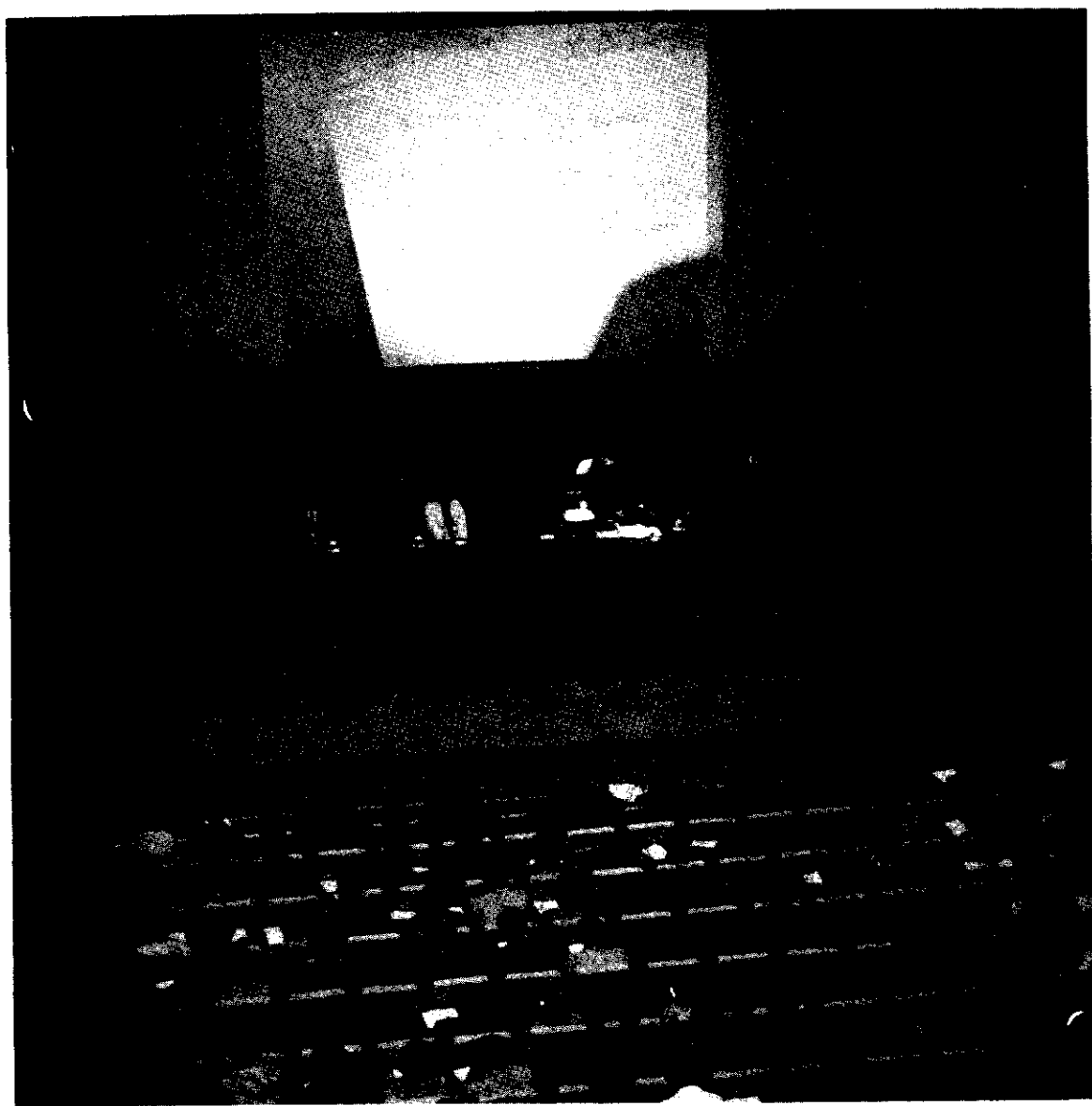


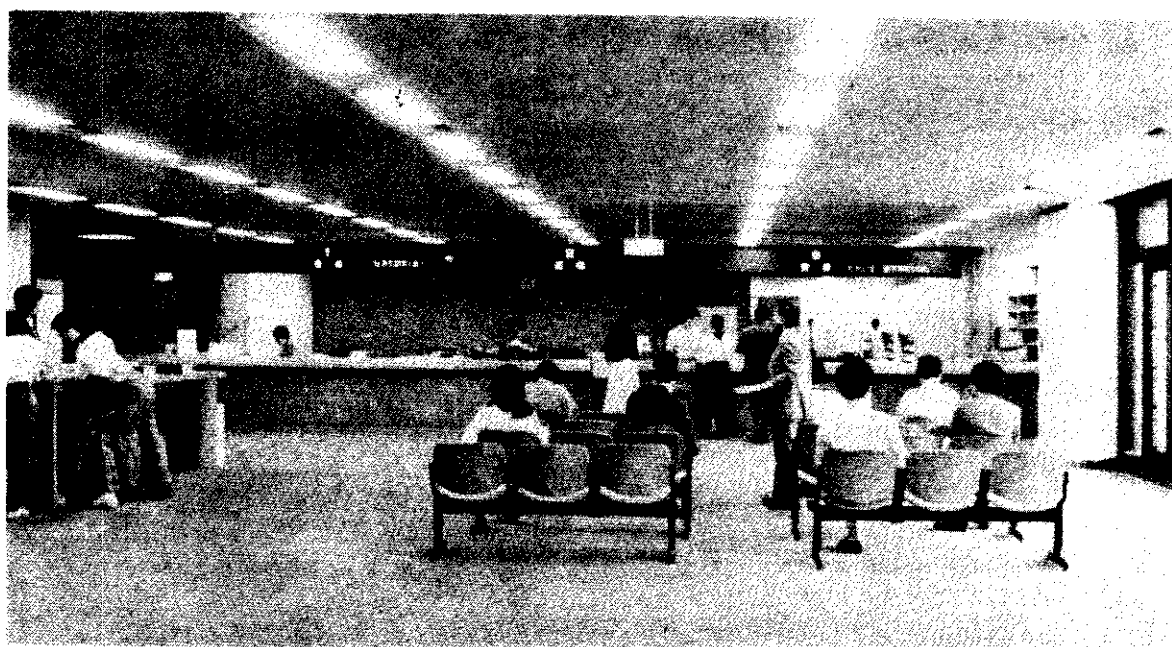


عبدالحسین آذرنگ
عضو هیأت علمی
بنیاد دایرة المعارف اسلامی

۱. حضور سرکار عرض کنم که در رشته ما نحن فیه، برنامه ها با رشته های دیگر به کلی فرق دارد (از این «به کلی» غافل نشوید چون بعداً با آن کار داریم) و مقایسه کار درستی نیست. مع هذا، به احترام جناب عالی مقدماً چند نکته ای عرض می کنم. در ما نحن فیه چهار مقطع تحصیلی هست. اولین مقطع، کاردانی است، اما کاردانیها از طرقی که شما و من چم و خمهایش را اصلاً نمی دانیم، دوره شان را به سرعت به کارشناسی تبدیل می کنند. پس برای اینکه کار خودمان را ساده کنیم، بهتر است تا اطلاع ثانوی از این دوره حرفی نزنیم. در دوره کارشناسی، ما دست به یکی از کارهای



عجیب زده ایم که واقعاً باید برای خودمان هورا بکشیم [مصاحبه گر و مصاحبه شونده هر دو از جا برخاستند و چند دقیقه متصل کف زدند]. بله، در همه دانشگاههای معروف و معتبر دنیا یا این دوره را تعطیل کرده اند یا دارند تعطیل می کنند، اما ما از لُج آنها پشت سر هم دوره کارشناسی دایر می کنیم. حالا خواهی دید کسی از رومی رود! دوره کارشناسی ارشد که ماشاء الله این قدر تولید و زاد و ولد داشته که نسلش دارد عالم را می گیرد. در باب دوره دکتری هم اجازه بدهید بنده عرضی نکنم. می دانید خانمهای — ببخشید آقایان — ما نحن فیه ممکن است خاطرشان مکدر شود. این



بخوانید ها، مبادا! خواندن برای چشم ضرر دارد. از چشم بدتر، برای مغز هم مضر است. پریشانی فکری می آورد. همین ترهاتی را که من می گویم، آن هم نه کامل و دقیق، ناقص و ابتر و تندتند قلمی کنید و بعد هم کج و کوله تر از قبل به خودم تحویل دهید تا من هم خطاهای شما را، قصور و تقصیرتان را در فهم افاضاتم، یک به یک بیرون بکشم و به علم و فضل خودم مباحثات بورزم، به شما پوزخند تحویل دهم، شما هم پوزخند مرا تبسم ملیح رضایت تلقی بفرمایید، و باورتان بشود، و از کنار هم راضی بگذریم.

عنایت فرمودید قضایا چه قدر ساده است؟ وقتی کتاب نخواستیم، کتابخانه هم لازم نداریم. زحمت کتاب خریدن و سفارش کتاب جدید هم نداریم. بناءً علی هذا، موضوع تقسیم بندی کتابخانه ها و درجه بندی کتابخانه های دانشگاهی و دانشجویی، به قول فلاسفه عالی شأن، سالبه به انتفای موضوع است. ما اصولاً باید یاد بگیریم موضوعها را حذف کنیم، آن وقت محمولها و نسبتها به خودی خود حذف می شوند.

۴. چرا شما افعال منفی به کار می برید؟ از شما انتظار نداشتم روحیه بنده را خراب کنید. قربان بفرمایید اجتناب پذیر. بله، همه چیز اجتناب پذیر است. وقتی کتاب اجتناب پذیر شد، کتابخانه هم اجتناب پذیر می شود و بالمالک تجهیزات و لوازم هم اجتناب پذیر می شود. بسیاری از سؤالا و مسائلی هم که می خواهید طرح بفرمایید اجتناب پذیر می شود.

۵. با بیشتر مدرسه های گروهها دوستم و با بعضی از آنها رفیق

مورد را از بنده ندیده بگیرید. مطمئن باشید لطف شما را فراموش نمی کنم و جای دیگر از خجالت تان بیرون می آیم.

بله، داشتم عرض می کردم. بنابراین، الباقی چه می ماند؟ مرجعاً همان کارشناسی ارشد. ملاحظه می فرمایید قضیه چه قدر ساده است! اگر خواستید برای دوره کارشناسی برنامه درسی بنویسید، برنامه کارشناسی ارشد را می گیرید و رقیقش می کنید. اگر احیاناً خواستید برای دوره دکتری برنامه بنویسید، همان را می گیرید و غلیظش می کنید. ملتفت عرایضم که هستید! انگار یک بطری دوا، یا آب می ریزید که رقیق شود یا قدری ملاطش را زیاد می کنید تا غلیظ شود. عتاب فرمودید؟

۲. با عرایضی که کردم بنابراین همه اش برجستگی است. چه فرمایشی می کنید، کدام کاستی؟

۳. واقعاً دانشجویان از کتابخانه هم استفاده می کنند؟ نمی دانستم. مقصود شما کتابخانه با کتاب است یا کتابخانه بی کتاب؟ می دانید، ما دو نوع کتابخانه داریم، یکی جایی است که در آن کتاب می خوانند، و دیگری جایی است که در آن درس می خوانند. درس خواندن، حتماً بهتر از من می دانید، هیچ احتیاجی به کتاب خواندن ندارد. راستش را به شما بگویم، مدتی پیش، سربکی از دوره ها، همین فدوی، رو کردم به چندتا از دانشجویان - دانشجو که چه عرض کنم، بفرمایید بلا دیده ای که با بدبختی فرسخها راه می آید، خسته، کوفته، چرت زده، دل آدم واقعاً کباب می شود، بگذریم - و گفتم مبادا یک دفعه اشتباه کنید، از دستتان درود و کتاب





شفیق. شما توقع دارید بنده پشت سر دوستانم حرف بزنم، واقعاً از بنده چنین توقعی دارید؟ دربارهٔ مدرسه‌ها، واقعاً وجداناً، بینی و بین الله، چه کسی جرأت دارد حرف بزند که از بنده انتظار دارید؟ پشت دستم را داغ کرده‌ام، بفرمایید، این جای داغ، که در این خصوص یک کلمه حرف نزنم. این کارها زهره شیر می‌خواهد. یکی دوبار، از شما چه پنهان، رفتم وسط میدان مدرسه‌ها، فقط می‌توانم بگویم خدا نصیب گرگ بیابان نکند.

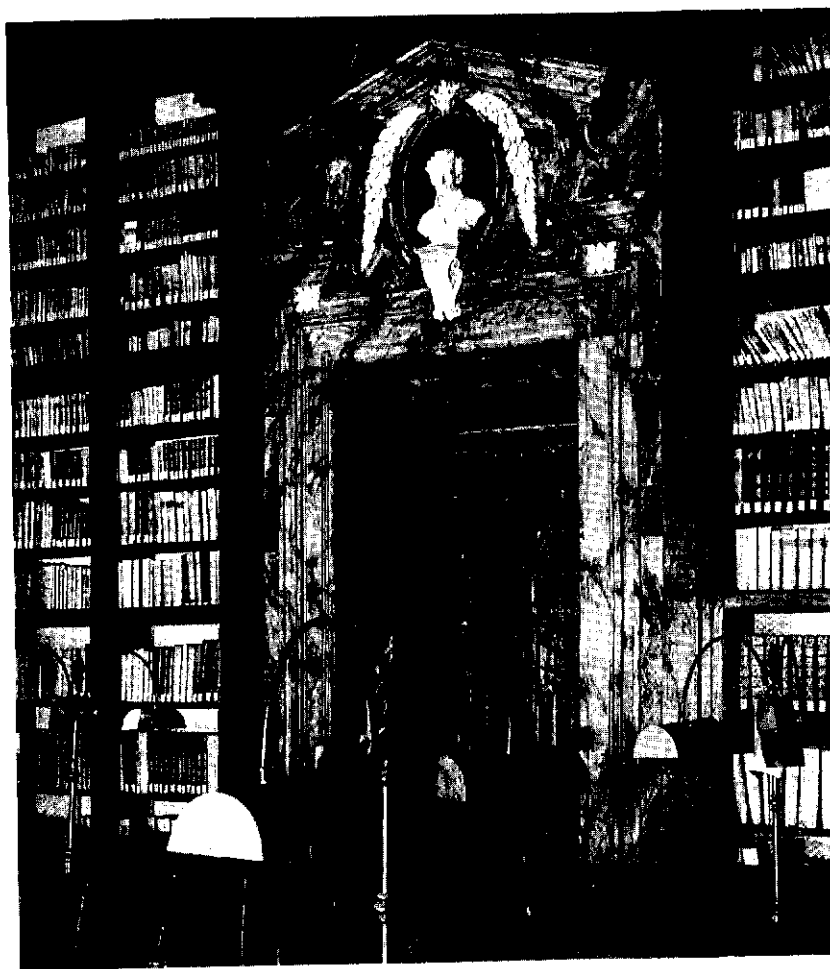
۶. مقصود شما از «سازمانهای مادر» دانشگاه‌هاست؟ تا جایی که بنده یادم می‌آید، دانشگاه‌های ما هیچ وقت مادر نبوده‌اند. زمانی که من و همین دوستانم، همین مدرسان و مدرسه‌ها که فرمودید، در دانشگاه درس می‌خواندیم، دانشگاه یک پدر بود، شاید هم دوتا. پدر واقعی سبیل کلفت، پدر حساسی. واقعاً نمی‌دانم چه طور شده که مادر شده. مطلب مهمی است، باید تحقیق کنم [قلم و کاغذ را درآورد، عینکش را زد و شروع کرد به یادداشت کردن].

البته چون این تحقیق طول می‌کشد، اجمالاً عرض می‌کنم که بهتر است این دوره‌ها را در دانشگاه‌ها تعطیل کنند و ببرند در سازمان. سازمان کجا، دانشگاه کجا! وقتی آدم توی سازمان درس بخواند خیلی حالش بهتر می‌شود تا در دانشگاه. خودتان که بهتر از من می‌دانید، دانشگاه‌ها این قدر شلوغ شده که بهتر است یواش یواش آموزشها را ببرند توی سازمانها، بخصوص سازمانهایی که کار و باری ندارند و حتماً باید سرگرم شوند. وقتی سرگرمی سازمانها زیاد شد و دانشگاه‌ها هم خلوت و بی‌کار شد، آن وقت با هم و سرفرصت با دل فارغ فکری می‌کنیم. چرا این قدر عجله دارید، ان شاء الله هر دوی ما عمر نوح می‌کنیم و می‌نشینیم مسائل دانشگاه‌ها و سازمانها را با خیال راحت رتق و فتق می‌کنیم.

۷. چه سؤال بجایی فرمودید، دانشجوی گزینی در رشتهٔ مانحن فیه همه اش نقطهٔ قوت است و نقطهٔ ضعف اصلاً و ابداً ندارد. تعجب می‌کنید؟ الآن عرض می‌کنم واقعاً به هوش کسانی که این روش را به کار گرفته‌اند باید دُرود فرستاد — شاید هم سه رود — غربالی را مجسم بفرمایید. دست می‌برید مشتی دانه — و اگر خواستید بیشتر، هر چه دلتان خواست — توی آن می‌ریزید و سرنده می‌کنید، حسابی حسابی. هر چه ریخت مال رشته‌های دیگر، هر چه ته اش ماند مال رشتهٔ مانحن فیه. ملتفت شدید چه قدر ساده و درعین حال هوشمندانه است؟

۸. بنده ارزیابی نمی‌کنم، دیگران ارزیابی می‌کنند. نوبتی هم باشد نوبت دیگران است. سازمانها دوره‌های بلند دانشگاهها

را ارزیابی می‌کنند و دانشگاهها دوره‌های کوتاه سازمانها را. ۹. فوق العاده است. اگر احیاناً دیدید دو نفر دست در گردن هم



انداخته اند و دارند گل می‌گویند و گل می‌شنوند و خوش خوشان می‌روند، بدانید از افراد رشته مانحن فیه اند. به قول امروزها، رابطه‌شان تنگاتنگ است. اگر در سخنرانیها دیدید وقتی ناطقی حرف می‌زند یک عده برایش غش و ضعف می‌کنند، بدانید همین مانحن فیه‌ها هستند که عرض کردم. اصلاً شایسته نیست برای اینها کلماتی نظیر گروه یا گروهک یا امثال اینها به کار رود؛ اینها مثل اعضای یک خانواده‌اند. شما و بنده هم که الحمدلله آدمهای خانواده‌داری هستیم و می‌بینیم که در خانواده‌ها صبح تا شب همه قربان صدقه هم می‌روند.

۱۰. سؤال عجیبی می‌فرماید. نکند خیلی دست کم گرفته‌اید. مگر مانحن فیه با هرکسی یا گروهی رابطه برقرار می‌کنند؟ می‌فرمایید مجاورت؟ همجواری؟ تصدق شما کردم، مگر همسایگی شوخی دارد. از قدیم گفته‌اند الجار قبل الدار. یعنی اول همسایه، بعد خانه. مانحن فیه‌ها چون این قضایا را بهتر از شما و من می‌دانند، خانه‌هایشان را طوری انتخاب می‌کنند و می‌سازند که اصلاً همجوار نداشته باشد. حیف که روزگار نامروت و بی وفاست. خیلی دلم می‌خواست یکی از شعرهای پشت کامیونی را برایتان می‌خواندم، اما چه کنم رقت احساسات و اشک نمی‌گذارد [بنا به دلایلی مصاحبه برای دقایقی چند قطع شد]...

بله، عرض می‌کردم. روزگاری بود که بعضی از خانمها - خیلی ببخشید آقایان - رشته مانحن فیه وقتی از پله‌ها پایین می‌آمدند پنداری امپراتریسهایی از عالم خواب آمده بودند توی دنیای بیداری تو. پنداری به همه می‌گفتند بروید کنار، کوچه بدهید، راه را بگشایید که ما داریم می‌آیم. آقایان شما یادتان نمی‌آید. من آن وقتها تازه جوانی بودم و این صحنه‌های شکوهمند تاریخی را با همه احساسم چنان در روحم ضبط کرده‌ام که تا ابد فراموش نمی‌کنم. شما خیال می‌کنید این خاطره‌های باستانی و ازلی فراموش می‌شود که نوادگان مانحن فیه‌ها با هرکسی رابطه برقرار کنند [به علت شور و احساسات زاید الوصف مصاحبه قطع شد].

۱۱. بازار داخلی یا خارجی؟ ها، بله، بازار داخلی. آقا جان سطح شعور مردم پایین است. شما توقع نداشته باشید مردم قدرشناسی باشند. قدرشناسی فهم و کمالات می‌خواهد، قوه تمیز و تشخیص لازم دارد و خیلی چیزهای دیگر. اگر می‌بینید عده زیادی از فارغ التحصیلان مانحن فیه چیزهایی می‌گویند و کارهایی می‌کنند که دیگران نمی‌فهمند، این از نفهمی کسانی است که نمی‌فهمند، نه از فهم کسانی که می‌فهمند. حیف نیست وقتی از «آموخته» صحبت می‌کنیم، از «بازار»

حرف بزنیم؟ در مانحن فیه وقتی می‌نشینند و برنامه می‌ریزند یک پایشان روی این ابر است و پای دیگرشان روی آن ابر و عالمی را سیر می‌کنند که در مخیله پدر و پدر جد بنده و شما نمی‌گنجد. ابر کجا، آسمان کجا، افقهای دوردست کجا، بازار کجا!

۱۲. امیدوارم سؤال آخرتان باشد، وگرنه ممکن است از فرط تعجب بنده در همین حال تا ابد بمانم. جناب عالی که خیلی بهتر از من می‌دانید که کیست که حق مانحن فیه را نخورده باشد. آقایان مردم بخیل اند، حسودند، چشم ندارند ببینند، نمی‌گذارند حق به حق دار برسد، همه و همه دست به دست هم داده‌اند که جلوی شرف و ترقی مانحن فیه را بگیرند، و گرنه همان گفته قبلی را عمل می‌کردند و کار تمام می‌شد. واقعاً تأسیس وزارت مانحن فیه کاری دارد؟ فقط کافی است به یکی از خانمها - ببخشید آقایان - بگویند شما از این لحظه وزیر مانحن فیه هستید، فقط. خواهید دید که در طرفه العینی چه دم و دستگاہی به پا می‌شود و چه محشر کبرایی بر پا. مردم بلند نظری ندارند، اگر دست من بود، وزارت که سهل است، همین برنامه ریزان مانحن فیه را جمع می‌کردم و می‌بردم توی یکی از جزیره‌های خوش آب و هوا. می‌فرمایید کجا؟ بله، در وسط اقیانوس آرام جزیره‌های خوش آب و هوا فراوان است. و بعد می‌گفتم بفرمایید توی این بهشت یک جمهوری خودمختار مانحن فیه بر پا کنید؛ البته اگر جمهوری هم نخواستند، نخواستند. سرود، پرچم، انواع و اقسام نشانها، لباسهای متحدالشکل و هر چه دلشان خواست. در آنجا کنگره‌های ایفلا و فید و امثالهم را می‌توانند هر روز بر پا کنند. اصلاً کسانی باشند که صبح تا شب توی کنگره کنگر بخورند و لنگر بیاندازند. مدام، از کله سحر تا وقتی بوق شب را می‌زنند، درباره کتاب و کتاب در مانحن فیه حرف بزنند و حرفهایشان را چاپ کنند و از رادیو و تلویزیون پخش کنند. اما این پیشنهاد کلی، که به قول قزوینیهای عزیز همه مسائل را «بکلی» حل می‌کند، یک شرط جزئی هم به همراه دارد که تا این شرط تحقق نیابد آن نتیجه به بار نمی‌آید: کتاب نباید خواند، اما سنگ کتاب را باید به سینه زد؛ از کتاببندگان باید متشرف بود، و کتاب را به چماقی تبدیل باید کرد و بر فرق سر آنها کوبید؛ روح کتاب را در گور باید کرد، اما جنازه آن را برداشت و برایش قشقرق به راه انداخت. در جمهوری - ببخشید، در امپراتوری - مانحن فیه در اقیانوس آرام، از صبح تا شب می‌توان بر سر این جنازه چه سخنرانیهای غرابی که نکرد.

